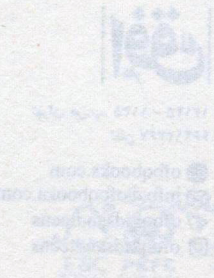


انجی سیج
ترجمہ ی آرزو احمی

تادہانتر مون / ۲ شن سوار

2088 25288
2088 25288
2088 25288
2088 25288
2088 25288
2088 25288
2088 25288
2088 25288
2088 25288
2088 25288

2088 25288
2088 25288
2088 25288
2088 25288
2088 25288
2088 25288
2088 25288
2088 25288
2088 25288
2088 25288



2088 25288
2088 25288
2088 25288
2088 25288

بزرگ که اکنون منقرض شده بود. این تخم، عادی نبود. چنان بزرگ بود که باید مثل بچه با هر دو دست آن را می‌گرفتی و آن قدر سنگین بود که حتی قوی‌ترین دست‌ها از حمل آن درد می‌گرفتند و سطحی شبیه چرم با خرده‌های درخشان لاجورد داشت. داخلش یک جنین بود، آخرین جنین از این گونه که ساحری به نام اوراتون مار آن را از استراحتگاهش در دشت‌های برفی شرقی دزدیده بود. آتشین‌دم می‌دانست که تخم اورم در کشتی تریستان است و قصد داشت هر جا که تخم رفت همراهش برود.

تخم اورم روی بالش آبی نرمی در بهترین کابین تریستان بود. اوراتون مار - مرد کوچکی با موهای کوتاه خاکستری - زیر نگاه مدام آتشین‌دم روی عرشه قدم می‌زد. خواهرش هم همراهش بود، زن گنده‌ای با لباس‌هایی از ابریشم آبی و براق که همه او را به نام "بانو" می‌شناختند. بانو آدم بالبتهی بود. با وجود هیکل سنگینش سریع حرکت می‌کرد، انگار روی چرخ‌های کوچکی باشد. پارچه‌ای آبی دور موها و سرش پیچیده بود و پرنده‌ای کوچک و وحشت‌زده با زنجیری باریک و نقره‌ای به پا، روی دست بانو نشسته بود و انتهای زنجیر هم دور مچش بود. پشت سر بانو، زن کت و کلفتی با کف پای صاف و راه رفتنی شبیه راه رفتن اردکی چاق، عین سایه دنبالش می‌کرد. اسم زن میتزا درادنمورا بود. او فاصله‌اش را با بانو حفظ می‌کرد اما هیچ چیز از چشم‌های باریکش مخفی نمی‌ماند.

قد بانو از برادرش بلندتر بود و این خیلی اوراتون مار را ناراحت می‌کرد. ساحر معمولاً تیغه‌هایی به پایش می‌بست که به او اجازه می‌داد بالاتر از خواهرش قرار بگیرد، اما روی عرشه‌ی کشتی و بعد از چند سقوط شرم‌آور مجبور شده بود آن‌ها را کنار بگذارد. اوراتون مار کوتاه و بانو درباره‌ی این حرف می‌زدند که چطور تخم

مرغ دریایی سبز

اژدهایی سبزبرفراز دریا در ارتفاع کم پرواز می‌کرد. اژدها هم مثل مرغ‌های دریایی بزرگ و اعصاب خردکن، در حال تعقیب کشتی آبی و طلایی‌رنگ زیبایی به نام تریستان بود. همه جور چیزی از روی کشتی به سمتش شلیک شده بود - از جمله مقدار زیادی برق صاعقه‌ی صیاه - اما اژدها یک لحظه هم چشم از سیدش بر نداشته بود.

پس از هفته‌ها روی دریا ماندن، تریستان به بندر کوچکی در حاشیه‌ی صحرایی وسیع رسید. اژدها برخلاف میل رئیس بندر پایین پرید و روی بام بلندترین خانه‌ی اسکله فرود آمد. با وجود شلیک‌های بیشتر (این بار از سوی رئیس بندر) اژدها از جایش تکان نخورد. همچنان چشم به تریستان، روی بام خانه‌ی رئیس بندر نشست.

رئیس بندر از هر کسی که به خودش جرئت می‌داد و نزدیکش می‌شد می‌پرسید: «دنبال چیه؟» هیچ‌کس خبر نداشت. مدتی بعد یکی به او گفت اگر اژدهایی را با اسمش صدا کنی هر کاری که بخواهی می‌کند. رئیس بندر هم پرسید: «فکر می‌کنی اسمش چیه؟» هیچ‌کس از این هم خبر نداشت.

اسم اژدها آتشین‌دم بود و از یک تخم اورم محافظت می‌کرد؛ آخرین تخم اورم

وقتی اوراتون مار متوجه شد نقشه‌اش نتیجه نداد، چنان جیغ و دادی سرداد که خواهرش مجبور شد آرامش کند. "تخم" و بالشش را وسط اسکله رها کردند و تا شب لانه‌ی مرغ‌های دریایی شد.

چند شب بعد که ماه در آسمان نبود، اوراتون مار شیوه‌ی دیگری را امتحان کرد. نیمه‌شب، سه ملوان بادبان لوله شده‌ای را از روی تخته‌ی شیب‌دار کشتی پایین بردند. آتشین‌دم از سر جایش با دقت نگاهشان می‌کرد و می‌دانست تخم جایی در همان نزدیکی است. اژدها از هیجان کمی بالا پرید و بام خانه‌ی رئیس بندر بالاخره خراب شد. سه ملوان چنان از خرد شدن الوارها و فرو ریختن خرده‌های بام جا خوردند که بادبان از دستشان افتاد. از داخل بادبان دقیقاً همان چیزی بیرون غلتید که آتشین‌دم حدس می‌زد: تخم واقعی اورم.

آتشین‌دم بلند شد و این بار روی بام گمرک خانه نشست و با این کار حسابی مأمور گمرک را به وحشت انداخت.

وراتون مار تصمیم گرفت این بار جیغ و داد راه نیندازد. دیگر یک دقیقه اجازه نمی‌داد هر موجودی، اژدها یا غیر اژدها، مزاحم کارش شود. گفت یک شتر بیاورند. درست پیش از سحر روز بعد، ساحر تخم اورم را بی هیچ تشریفات خاصی توی یک کیسه انداخت و کیسه را یک طرف شتر آویزان کرد. در کیسه‌ی طرف دیگر شتر هم سبجان سبجان^۱ را گذاشت، یعنی پادوی کشتی. سپس همراه با خدمتکارش درون^۲ و سه ملوان مسلح به چوب آتشی، با خواهرش و همراه پارادکی او خداحافظی کرد و سوار شتر شد.

آتشین‌دم از روی بام گمرک خانه بلند شد و مأمور گمرک نفسی به راحتی کشید. اوراتون مار از بندر بیرون زد. راه دراز و مستقیمی را که به شهر سرخ دور

اورم را بدون اینکه به دست آتشین‌دم بیفتد از کشتی بیرون ببرند. بانورئیس بازی در می‌آورد. کاری که هر وقت برادرش قد و قامت طبیعی‌اش را داشت می‌کرد. اما آن روز عصر ساحر تحمل این رفتار را نداشت. او چشم‌های سبز تیره‌اش را تنگ کرد و اژدها را که در طوفان، آفتاب سوزان و شب‌های پرستاره، مثل سایه دنبالش آمده بود نگاه کرد. گفت: «باید یه دام پهن کنم. اون اژدها نمی‌دونه با کی طرفه.» صبح روز بعد درست پیش از طلوع آفتاب، اوراتون مار نیم دو جین از ملوان‌ها را فرستاد تا توی اسکله، در سایه‌ی کشتی پنهان شوند. همه تور و چوب آتشی داشتند: نیزه‌های درازی با جادوی صیاه و نوک خاردراری از فلز مات و سرخ‌رنگ. سلاحی که ساحر در دوران اقامتش در ترستان بیشتر آن را انتخاب می‌کرد. خارهای چوب‌های آتشی به تیزی تیغ بودند و طوری طراحی شده بودند که پوست اژدها را مثل چاقوی داغی که از کره رد می‌شود، بشکافند. چیزی که اوراتون مار حسابی به آن افتخار می‌کرد این بود که نوک سیاه و چسبناک خارها طوری ساخته شده بود که در اثر تماس با خون اژدها شعله‌ور می‌شد. ساحر آتشین‌دم را نگاه کرد و لبخند زد. اژدها از درون آتش می‌گرفت و می‌سوخت. می‌خواست همین را ببیند. همان‌طور که ترستان زیر آفتاب صبحگاهی برق می‌زد، آتشین‌دم از روی بام خانه‌ی رئیس بندر. که حالا بدجوری فرو رفته بود. تخم لاجوردی و درخشان روی بالش آبی نرم را نگاه می‌کرد که دو ملوان یونیفورم پوش آن را به اسکله می‌آوردند. چشم تیز و اژدهایی آتشین‌دم حرکت و برق سرخ‌رنگ چیز تیزی را در سایه‌ی کشتی دید. سرش را یک‌وری کج کرد تا خوب به این موضوع فکر کند و هم‌چنان چشمش به بالش و مسافرش بود که آن را از روی تخته‌ی شیب‌دار کشتی پایین می‌آوردند. آتشین‌دم صدای تحقیرآمیزی از خودش درآورد و دوباره ترستان را نگاه کرد. او هیچ علاقه‌ای به تخم خالی از جنس کاغذ نداشت.

آن "تخم" را سه بار دور اسکله چرخاندند، اما آتشین‌دم از جایش تکان نخورد.

1. Subhan Subhan

2. Drone